



زیبایی و نقش آن در آفرینش اثر هنری از منظر سهروردی با نگاهی به داستان مونس العشاق

فاطمه حسینی^۱

دوفصلنامه علمی مطالعات نظری هنر

سال سوم | شماره ۴ | بهار و تابستان ۱۴۰۲

شاپا: ۰۰۳۴-۲۸۲۱ | ص: ۱۸۳-۲۰۲

چکیده:

زیبایی و هنر دو مقوله پیچیده و مهم هستند که از دیرباز تا کنون متفکران و اندیشمندان بسیاری را به خود مشغول داشته و هریک تلاش کردند تا این دو مقوله را درک و تعریف کنند. هرچند تاکنون هیچ یک موفق نشده‌اند تعریف جامع و کاملی از این دو مقوله ارائه دهند. سهروردی نیز به‌رغم عدم تصریح مستقیم درباره زیبایی، دیدگاهی ارزشمند و عمیق ارائه کرده است که می‌توان مباحث زیبایی و هنر را در اندیشه او یافت. در حکمت اشراق، زیبایی مترادف با «حُسن» تلقی شده و سهروردی در تلاش برای خلق آن، خود و مخاطب را به کمال معنوی می‌رساند. این مقاله تلاش می‌کند تا با تحلیل آرای سهروردی نشان دهد که چگونه می‌توان اندیشه‌های سهروردی در مورد زیبایی را در هنر معاصر اعمال کرد؟ روش پژوهش به صورت توصیفی و تحلیلی بوده و با بررسی آثار سهروردی، جایگاه زیبایی و ارتباط آن با هنر را در حکمت اشراقی بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی: سهروردی، زیبایی، هنر، حکمت اشراق، مونس العشاق، نو.

۱. دانشجوی مقطع دکتری فلسفه هنر دانشگاه ادیان و مذاهب parisahaghighi703@gmail.com.

❁ مقدمه

سهروردی، بنیان‌گذار مکتب اشراق، در مقدمه اثر خود تصریح می‌کند که روش او در حکمه الاشراق همان مسیر و طریقت پیشوای حکمت، افلاطون، و نیز حکمای پیشین از جمله هرمس، پدر حکما، است. سهروردی همچنین درباره باور زردشتیانی که یکتاپرست بودند و حکمای ایران باستان می‌گوید: در سرزمین باستانی پارس، مردمی بودند که به سوی حق و عدالت هدایت می‌کردند. من حکمت نوری شریف را که ذوق افلاطون و حکیمان دانشمندی که به ثنویت‌گرایی تن نداده بودند احیا کردم (پورنامداریان، ۱۳۹۰، ص ۱۶). او در آثارش، حکمت و اسرار میراث‌های زردشتی، افلاطونی، فیثاغورثی و هرمسی را با نمادها و مثال‌های اسلامی ترکیب کرده است. سهروردی را می‌توان پل ارتباطی میان فلسفه، عرفان، حکمت و علم دانست. او بیشتر از روش‌های ذوقی و شهودی بهره برده است و معتقد بود که حقیقت را نمی‌توان تنها از طریق استدلال‌های عقلی یا بحث‌های فلسفی به دست آورد. البته این بدان معنی نبود که روش عقلی را کامل نفی کند. مکتب سهروردی که به مکتب نور معروف است، جلوه‌ای از زیبایی محض است. در این حکمت، هستی و دانش نیز جلوه‌هایی از نور هستند، نوری که بدون زیبایی و لذت و سرور نمی‌تواند تصور شود. رساله «مونس العشاق» سهروردی، به دلیل اشارات استعاری و زبان شاعرانه‌اش، نه تنها یکی از نمونه‌های برتر ادب فارسی است، بلکه شامل برخی

از عمیق‌ترین دیدگاه‌های فلسفی او نیز است. گفته شده که این رساله بر اساس رساله "فی‌العشق" ابن سینا نوشته شده است؛ با این حال، این دو رساله هم از نظر فرم و هم از نظر محتوا تفاوت‌هایی دارند (امین رضوی، ۱۳۸۸: ۵۳).

اثر ارزشمند شیخ اشراق، «مونس العشاق (فی حقیقه‌العشق)»، نشان‌دهنده گرایش سهروردی به مکتب جمال است. در مکتب جمال، زیبایی با حُسن برابر است و در حقیقت می‌توان گفت که شیخ اشراق داستانی درباره حُسن و عشق نگاشته است. در این داستان، سهروردی به آفرینش آدم اشاره می‌کند و می‌گوید که وقتی خبر خلقت آدم به گوش ملکوتیان رسید، حُسن تصمیم به دیدار گرفت. حُسن، شهرستان وجود آدم را نزهتگاهی دلگشا یافت و در آنجا اقامت کرد. عشق نیز هنگامی که به آدم رسید، حُسن را دید که تاج عزت بر سر نهاده و بر تخت وجود آدم نشسته است و ملکوتیان او را احاطه کرده و به‌عنوان پادشاه خود پذیرفته‌اند (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۷۸). سهروردی معتقد است که علت احترام آدم و سجده فرشتگان بر او، وجود حُسن در اوست. در واقع، حضور حُسن در وجود آدم، شرط آمدن عشق و حزن به سوی اوست؛ بدون آن، این دو به آدم نزدیک نمی‌شدند. سهروردی در این نوشته به طور کامل فلسفه زیبایی‌پرستی خود را تبیین کرده و نشان می‌دهد که دارای جهان‌بینی جمالی است. مکتب جمالی معتقد است که خدا زیباست و هرچه آفریده نیز زیباست. این دیدگاه ریشه در حکمت اوستایی دارد که در بخش ویسپرد آمده: «اهورامزدا هر چه آفریده است، همه خوب، همه زیبا، همه خرم، همه باشکوه، همه فرخنده و همه خجسته است. زیرا مبدأ اول خود همه خوبی، زیبایی، شکوه، دانایی، فرخندگی و خرمی است. مبدأ اول (اهورامزدا) همه هستی و خیر محض است و او هرگز بد و شر نیافریده است» (امام، ۱۳۵۳، ۱۱۱). سهروردی نیز همین مطلب را تأیید می‌کند و بیان می‌دارد: «هستی سرچشمه شکوه، زیبایی، خوبی، نیکی و کمال و جلال است.» این دیدگاه سهروردی نه تنها به‌عنوان یک فلسفه زیبایی‌پرستی، بلکه به‌عنوان یک نگرش جامع به هستی، معرفت و خلق اثر هنری است. او معتقد بود که عشق و حزن نیز از تجلیات همین حُسن هستند که در وجود آدم جای گرفته‌اند و بدون



این زیبایی، نه عشق و نه حزن معنا پیدا نمی‌کنند. این فلسفه، نشان‌دهنده نگرش عمیق سهروردی به جهان و ارتباط بین زیبایی، حقیقت و هنر است.

❁ زیبایی در دوران کلاسیک و مدرن

زیبایی‌شناسی در ابتدا ماهیتی تجربی یا عملی داشت، اما به تدریج به دانشی نظری تبدیل شد. در قرن هجدهم زیبایی به عنوان یکی از موضوعات محوری فلسفه درآمد. اختلاف نظر در مورد زیبایی از همان ابتدا وجود داشت. افلاطون زیبایی را در هماهنگی اجزا با کل می‌دید و آن را به دو دسته تقسیم می‌کرد: زیبایی در طبیعت و موجودات زنده، و زیبایی در هندسه، خطوط و دایره‌ها. او بر این باور بود که زیبایی طبیعی نسبی است، در حالی که زیبایی هندسی یا آنچه به دست انسان ساخته می‌شود، مطلق است. آنچه که در نظریه افلاطون به عنوان زیبایی هندسی شناخته می‌شود، توسط لوکوربوزیه به عنوان زیبایی مهندسی تعریف شده است.

ارسطو زیبایی را در مفاهیمی چون نظم، تقارن و تعیین می‌دید که این دیدگاه بر پایه منطق و عقل بنا شده است. هگل، با بهره‌گیری از نظریات افلاطون، به دو نوع زیبایی طبیعی و هنری معتقد بود. از قرن هجدهم به بعد، زیبایی‌شناسی رویکردی روان‌شناختی به خود گرفت و هر زیبایی معنای خاص خود را یافت.

یک شیء تنها به دلیل شکل ظاهری و محسوس خود زیبا نیست، بلکه زیبایی‌اش به تصورات و احساساتی که در ما برمی‌انگیزد وابسته است. خشونت و عدم لطافت برخی اشیاء ناشی از کمبود زیبایی آنهاست؛ یعنی به همین دلیل است که با تخیل یا حساسیت اخلاقی ما هیچ ارتباطی ندارد. باید پرسید آیا زیبایی به تنهایی معنایی دارد؟ زیبایی، بیانگر معنای زندگی و به ویژه حیات روح است. زیرا تنها موجود زنده می‌تواند از طریق زندگی، دوست و هم‌درد پیدا کند. موجود معقول، زمانی موجودات پست‌تر را دوست دارد که تصور کند نشانه‌ای از خود در آنها می‌بیند و برای این منظور باید از عقل، احساسات و روح خود به آنها وام دهد. به همین دلیل، آنچه که زیبایی ذاتی و موضوعی اشیاء را

ایجاد می‌کند، نمایان شدن نظم و بزرگی زندگی در آنهاست. راز تأثیرات شخصی و نظری که از مشاهده این زیبایی‌ها در ما پدیدار می‌شود نیز در همین حقیقت نهفته است. با ورود به دوره نوین، متفکرانی نظیر جان لاک و دیوید هیوم، زیبایی را از منظر روان‌شناسی بررسی کردند. این تغییر رویکرد باعث شد تا دیدگاه‌های تازه‌ای نسبت به زیبایی پدید آید. کانت نیز در این مسیر، زیبایی را به دو بخش زیبایی و هنر تقسیم کرد. پس از کانت، زیبایی‌شناسی از منظرهای مختلفی مورد بررسی قرار گرفت، مانند زیبایی‌شناسی محتوا و زیبایی‌شناسی صورت. با این حال، تأثیر کانت همچنان باقی ماند و تأثیرات او در فیلسوفانی مانند هگل و شیلر دیده شد. در دوران کهن، خداوند به عنوان محور اصلی جهان شناخته می‌شد. اما با ورود به دوران مدرن و ظهور دکارت، موضع انسان در جهان تغییر یافت. دکارت با تکیه بر فلسفه‌ای نوین، انسان را به عنوان سوژه در دل کائنات قرار داد و این موجود حاکم بر طبیعت شد. این تحول فکری، تأثیر عمیقی بر علوم و فلسفه گذاشت. در اسلام، درک زیبایی به صورت شهودی است و هنرمند عارف مسلمان رابطه زیبایی‌شناسی را با کل هستی می‌بیند و این دیدگاه، زیبایی را به عنوان انعکاسی از نظم الهی تلقی می‌کند. این در حالی است که در دوران مدرن، درک زیبایی بیشتر با کمک حواس پنج‌گانه صورت می‌گیرد و تمرکز بر تجربه مستقیم و محسوس است. زیبایی سنتی معنا ساز بود، و احساسات و تصورات عمیقی را برمی‌انگیخت، اما زیبایی در دوران مدرن بیشتر به مفهوم و تحلیل‌های ذهنی توجه دارد. به عقیده کانت، زیبایی به ذات وجود ندارد بلکه صفتی است که ذهن ما به‌آبژه می‌بخشد. این دیدگاه باعث شد تا زیبایی به حالت بسیار شخصی و ذهنی درآید. البته ناگفته نماند که برخی از هنرمندان و متفکران غربی همچون تولستوی، نگاهی شبیه سهروردی به زیبایی دارند و معتقدند که زیبایی باید با معنویت و عمق ارتباط داشته باشد. «تمامی عالم حاصل یک زیبایی مطلق است که فقط به دلیل عشقی که در اشیا می‌نهد، علت اشیا است» (تولستوی، ۱۳۷۳: ص ۳۹).



❁ زیبایی در حکمت اشراق سهروردی

زیبایی در حکمت اشراق، یکی از اصول اساسی و پایه‌های فلسفی است. سهروردی زیبایی را به عنوان نمادی از نور الهی و تجلی حقیقت می‌شناسد. او بر این باور است که هر چیزی که زیباست، در واقع نمایانگر بخشی از کمال و حسن خداوند است و زیبایی از طریق تجلی نور در عالم محسوس و نامحسوس ظاهر می‌شود.

فلسفه حکمت اشراق بر پایه درک شهودی و نورانی از حقیقت استوار است و زیبایی را به عنوان تجلی کمال و حسن الهی مورد توجه قرار می‌دهد. در حکمت اشراق، زیبایی به معنای روشنایی و نورانی بودن است که ارتباط مستقیم با حقیقت و کمال دارد. به بیان دیگر نور در حکمت اشراق نماد زیبایی است. سهروردی بر این باور است که همه موجودات، به میزان برخورداری از نور، زیبایی دارند. نور، به عنوان عامل روشنایی و کمال، در حکمت اشراق نقش مهمی ایفا می‌کند و تمام زیبایی‌ها به عنوان تجلی‌های مختلف این نور الهی شناخته می‌شوند. هرچه موجودات بیشتر از نور برخوردار باشند، زیباتر و کمال یافته‌تر خواهند بود. او در واقع مفهوم نور را از فلسفه ایران باستان وام گرفته است. زیبایی در حکمت اشراق نه تنها به جنبه‌های مادی محدود نمی‌شود، بلکه زیبایی معنوی نیز بسیار مورد توجه است. زیبایی در حکمت اشراق با معرفت و شناخت حقیقت ارتباطی عمیق دارد. سهروردی بر این باور است که درک زیبایی نیازمند معرفت و شناخت عمیق از حقیقت الهی است. او معتقد است که هرچه انسان بیشتر به نور الهی نزدیک شود و حقیقت را بشناسد، زیبایی بیشتری را درک خواهد کرد و این زیبایی او را به کمال و سعادت نزدیک‌تر می‌کند.

در تفکر سهروردی، «زیبایی» یک واقعیت عینی و مینوی است که با حفظ هویت ملکوتی خود به عالم مادی آمده و در آغاز آفرینش در آدم ابوالبشر به ودیعه نهاده شده است. این زیبایی ملکوتی در تمام موجودات و پدیده‌های جهان منعکس می‌شود و نشان‌دهنده پیوند عمیق بین جهان مادی و معنوی است.

✿ ارتباط عشق و زیبایی از دیدگاه سهروردی

گر عشق نبودی سخن عشق نبودی چندین سخن نغز که گفتی که شنودی؟
ور باد نبودی که سر زلف ربودی رخساره معشوق به عاشق که نمودی؟
مونس العشاق با این ابیات سهروردی آغاز می شود. سهروردی عشق را نیرویی می داند که در ذات تمام موجودات نهفته است و محرک حرکت و رشد آن‌ها به سوی کمال است. این عشق در انسان جلوه‌ای قوی‌تر دارد و می‌تواند او را به مقام‌های والای معنوی برساند. عشق دارای مراتبی است که از عشق حسی آغاز می‌شود و به عشق عقلانی و در نهایت عشق الهی ختم می‌گردد. عشق الهی، عالی‌ترین مرتبه عشق است که موجب اتحاد انسان با حق می‌شود. در حکمت اشراقی، نور به عنوان اصل و حقیقت وجود معرفی می‌شود. سهروردی عشق را نوعی اشتیاق به نور و حقیقت می‌داند که موجودات را از تاریکی به سوی روشنایی هدایت می‌کند.

رابطه استوار و عمیق میان عشق و زیبایی بر هیچ‌کس پوشیده نیست. هر جا که بحث از عشق و دل‌بستگی به میان می‌آید، زیبایی و جمال نیز فوراً حضور پیدا می‌کنند و هر زمان که صحبت از زیبایی می‌شود، دل‌باختگی و دوست داشتن نیز همراه آن می‌آید. بی‌گمان، این دو معنا یعنی «عشق و زیبایی» در هم آمیخته‌اند و نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. در آثار حکما و عرفا، این دو معنا معمولاً با هم دیده می‌شوند. سهروردی نیز مانند بسیاری از حکما، عشق را جان و اساس عالم می‌داند که به واسطه آن، همه موجودات به سوی سرمنشأ عشق، یعنی ذات حق تعالی، در حرکت‌اند.

سهروردی معتقد است که عشق نه تنها موجب زیبایی در جهان مادی می‌شود، بلکه روح انسان را نیز به سوی کمال و حقیقت هدایت می‌کند. او می‌گوید که وقتی انسان به عشق تسلیم می‌شود، توانایی دیدن زیبایی‌های نهفته در جهان و درون خود را پیدا می‌کند.

شیخ اشراق آفرینش را از طریق تمثیل حسن، عشق و حزن بر اساس زیبایی و عشق توضیح داده و بر این باور است که ساختار جهان هستی بر عشق و زیبایی بنا شده است.



او معتقد است که ادراک حقیقت باید با لذت همراه باشد و فاصله بین انوار در جهان با عشق و زیبایی پر می‌شود. چنانچه در شرح انوار قاهر و سافل، می‌گوید: «نور سافل هیچ‌گاه بر نور عالی محیط نمی‌شود زیرا نور عالی همواره سافل را مقهور خود می‌گرداند و قاهر بر اوست و این مقهوریت موجب نمی‌شود که نور سافل نور عالی را مشاهده نکند و کثیر بودن انوار ایجاب می‌کند که نور عالی یا قاهر نسبت به نور سافل قهر و غلبه ورزد و نور سافل مشتاق و عاشق نور عالی باشد» (سهروردی ۱۳۸۸: ۱۳۷).

✿ تحلیل داستان مونس العشاق

سهروردی در مونس العشاق از هبوط انسان به دنیای محسوس صحبت می‌کند. او بیان می‌کند که انسان از پدر خود، آدم که نماد انسان کامل است، دور افتاده و به همین دلیل شایستگی تجلی زیبایی الهی را از دست داده است. اما با ظهور یوسف از نسل آدم در عالم هستی، زیبایی (حسن) به او رو می‌آورد. در این میان، عشق و برادر کوچکش حزن که از حسن جدا شده‌اند، مجبور می‌شوند سفری را در دنیا آغاز کنند تا از طریق ریاضت و تحمل سختی‌ها، شایستگی حضور در بارگاه حسن را به دست آورند. حزن پس از جدایی از حسن، به عشق می‌گوید ما هر دو در خدمت حسن بودیم و از او خرقة می‌گرفتیم. او پیر و راهنمای ما بود. اکنون که از او دور افتاده‌ایم، تنها راه حل این است که هر یک از ما به سمتی برویم و با ریاضت و سخت‌کوشی سفری را آغاز کنیم (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۷۲). در این سفر، عشق و حزن تلاش می‌کنند با مواجهه با دشواری‌های زندگی، خود را به مرحله‌ای برسانند که مجدداً شایسته تجلی زیبایی الهی باشند. این داستان به زیبایی نشان می‌دهد که چگونه انسان‌ها پس از دور افتادن از منبع اصلی خود، باید با تلاش و ریاضت در راه عشق و معرفت، خود را به کمال و زیبایی الهی نزدیک کنند.

زلیخا با عشق به گفتگو نشست و از جهان و هدف نزول او به زمین سؤال می‌کند. عشق، جهان خود را بیت‌المقدس نامیده و آن را «شهرستان جان» می‌خواند. بر دروازه این شهرستان، پیری به نام «جاوید خرد» که کتاب الهی را می‌داند، همواره نظارت و حفاظت

می‌کند. در این شهرستان سه طبقه وجود دارد که هر کدام دارای اتاق‌هایی هستند. در طبقه سوم، اتاقی زیبا وجود دارد که پس از آن پنج دروازه با درهای مختلف و پیچیده قرار گرفته‌اند. با عبور از این مراحل، شرایط ورود به شهرستان فراهم می‌شود. در بخشی از این شهرستان، چشمه‌ای به نام «آب زندگانی» قرار دارد که با غسل در آن، زندگی ابدی حاصل می‌شود.

عشق در مورد نزول به جهان خاکی توضیح می‌دهد که همراه با «حسن» و «حزن» در جهانی زیبا زندگی می‌کردند که ناگهان خبری در ولایت آنها پیچید که در عالم خاکی، کسی را آورده‌اند که هم آسمانی و هم زمینی است. برای دیدن او که آدم بود، به جهان خاکی سفر کردند و پس از مدتی بازگشتند. اکنون با ظهور یوسف نیز آمده‌اند: «حسن» به سوی یوسف، «حزن» به سمت یعقوب و عشق به مصر رفته است. زلیخا پس از شنیدن سخنان عشق، او را عزیزتر از جان خود یافت. وقتی خبر رسید که یوسف به مصر آمده است، عشق زلیخا را به سوی یوسف کشاند. پس از دیدن یوسف، صبر زلیخا لبریز شد و به شدت شیفته او شد. یعقوب نیز به همراه حزن و فرزندانش به جستجوی یوسف پرداختند (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۸۵-۸۶).

شیخ اشراق به کسانی که به دنبال عشق حقیقی هستند، توصیه می‌کند که خود را برای این مقام آماده کنند و به درستی منازل و مراتب عاشقان را بشناسند. او در پایان این بخش به شعری اشاره می‌کند که می‌گوید:

سودای میان‌تهی ز سر بیرون کن از ناز بکاه و در نیاز افزون کن
استاد تو عشق است چو آنجاری او خود به زبان حال گوید چون کن

(همان، ۸۷)

❁ نقش قوه خیال در خلق اثر هنری

در فلسفه اشراق، قوه خیال واسطه‌ای میان جهان محسوس و عالم معقول است که امکان درک حقایق برتر را برای انسان فراهم می‌سازد. این قوه توانایی دارد صور و معانی



الهی را از عالم نورانی به شکل نمادین و محسوس منتقل کند و به واسطه آن، هنرمند می‌تواند اثری خلق کند که حامل مفاهیم متعالی باشد.

در مونس العشاق، سهروردی به تبیین نقش عشق در حیات انسانی می‌پردازد و در این زمینه، قوه خیال را به عنوان ابزاری معرفی می‌کند که می‌تواند معانی عشق را از سطح محسوس به مرتبه‌ای بالاتر ارتقا دهد. او عشق را نیرویی می‌داند که انسان را به سوی جمال و کمال الهی هدایت می‌کند و قوه خیال را واسطه‌ای برای تجسم این جمال در قالب‌های هنری می‌شمارد. در این فرایند، هنرمند به کمک خیال، صور مثالی را که در عالم برزخ یا عالم مثال قرار دارند، دریافت کرده و در قالب اثر هنری تجلی می‌دهد.

برای سهروردی، قوه خیال نه تنها در ادراک معانی متعالی، بلکه در خلق اثر هنری نیز نقشی الهام‌بخش دارد. او معتقد است هنری که بر اساس الهام از عالم نورانی و به واسطه قوه خیال خلق می‌شود، می‌تواند مخاطب را به تفکر درباره حقایق معنوی برانگیزد و او را از سطح ظاهری زیبایی به عمق حقیقت سوق دهد. به عبارت دیگر، خیال در نگاه سهروردی پلی است که از طریق آن هنرمند می‌تواند میان محسوسات و معقولات ارتباط برقرار کند و اثری را بیافریند که هم زیبا و هم معناگرا باشد.

بنابراین، قوه خیال در اندیشه سهروردی نه صرفاً نیرویی برای تصویرسازی، بلکه ابزاری است برای ادراک و تجلی حقیقت در جهان محسوس که در نهایت به خلق اثری هنری منتهی می‌شود که حقیقتی برتر را بازتاب می‌دهد.

سهروردی به حواس پنج‌گانه باطنی اشاره دارد که در فلسفه و حکمت اشراقی او جایگاه ویژه‌ای دارند. این حواس باطنی به عنوان واسطه‌هایی بین حواس ظاهری و درک عقلی عمل می‌کنند.

۱. حس مشترک: حس مشترک به عنوان نقطه اتصالی بین حواس پنج‌گانه ظاهری عمل می‌کند. سهروردی آن را به حوضی تشبیه می‌کند که پنج جوی حواس ظاهری به آن منتهی می‌شوند. این حس توانایی جمع‌آوری و پردازش صور محسوسات را دارد.

۲. خیال (حس متخیله): حس خیال یا حس متخیله، تصاویر و صورت‌های حسی را

که از حس مشترک دریافت می‌کند، ذخیره می‌نماید و قادر است این تصاویر را در غیاب اشیاء محسوس بازنمایی کند. این حس نقش مهمی در تخیل و تصویرسازی ذهنی دارد.

۳. وهم: وهم یا حس واهمه به درک معانی جزئی و امور غیرمادی مربوط می‌شود. این حس توانایی تشخیص مفاهیم انتزاعی نظیر محبت، ترس و سایر احساسات را دارد و در تفسیر معانی پنهان نقش دارد.

۴. حافظه: حافظه به ذخیره‌سازی و نگهداری اطلاعات و تصاویر دریافتی از دیگر حواس باطنی می‌پردازد. این حس کمک می‌کند تا تصاویر و اطلاعات حسی برای مدت طولانی در ذهن باقی بمانند و در مواقع نیاز بازیابی شوند.

۵. متصرفه (عاقله): حس متصرفه یا عاقله به تحلیل و ترکیب اطلاعات دریافتی از سایر حواس باطنی می‌پردازد. این حس توانایی تجزیه و تحلیل داده‌ها و ایجاد ارتباطات جدید بین آن‌ها را دارد و در فرایند استدلال و تفکر نقش دارد (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱۷۹-۱۸۲).

سهروردی با استفاده از این حواس باطنی، تلاش می‌کند تا تبیین کاملی از فرایند درک و معرفت انسانی ارائه دهد که شامل تعامل بین حواس ظاهری و قوای عقلی می‌شود. این دیدگاه در فلسفه اشراقی او جایگاه ویژه‌ای دارد.

❁ نقش کلیدی نور در فلسفه اشراقی

سهروردی اعتقاد دارد که حقیقت اشیاء یا نور است یا ظلمت. این تقسیم‌بندی نشان‌دهنده نگاه او به هستی است که اساس آن بر ظهور و خفا (نور و تاریکی) استوار است. نور از دیدگاه سهروردی چنان روشن و آشکار است که نیازی به تعریف ندارد. دلیل این امر آن است که تعریف کردن، نیازمند استفاده از مفاهیمی است که روشن‌تر و واضح‌تر از آنچه تعریف می‌شود باشند. اما از آنجاکه هیچ‌چیز در جهان هستی روشن‌تر از نور نیست، پس بی‌نیاز از تعریف است. نور حقیقتی بسیط است؛ یعنی ترکیبی از



جنس و فصل ندارد. اما چون نور ذاتاً بسیط و غیر مرکب است، نمی‌توان آن را به این شکل تعریف کرد. نور تنها چیزی است که به ذات خود ظاهر است، یعنی نیازی به هیچ عامل بیرونی برای آشکار شدن ندارد. علاوه بر این، سایر اشیا نیز تنها در پرتو نور دیده و شناخته می‌شوند؛ بنابراین، نور هم ظاهر است و هم ظاهرکننده. در تعریف فلسفی، معرف باید روشن‌تر از معرف باشد تا بتواند آن را توضیح دهد. اما چون هیچ چیز در جهان از نور روشن‌تر نیست، هیچ معرفتی قادر به تعریف یا توضیح آن نیست. به بیان دیگر سهروردی با استفاده از این اصول، نور را به عنوان حقیقتی مطلق و بدیهی معرفی می‌کند که هم خود آشکار است و هم مبنای آشکار شدن سایر موجودات. این نگاه به نور، جایگاه مرکزی آن را در نظام فلسفی اشراقی نشان می‌دهد (سهروردی، ۱۳۷۳: ۱۰۶).

سهروردی نور را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند: نور عارضی و نور مجرد. نور عارضی در واقع نوری است که به صورت عرضی یا به واسطه نور دیگری ظاهر می‌شود. این نوع نور خود به ذاتش روشن نیست، بلکه روشنایی‌اش وابسته به نور دیگری است. نور مجرد نوری است که به ذات خود روشن است و نیاز به هیچ واسطه‌ای ندارد. نور مجرد، خالص و محض است. نور مجرد خود به دو نوع تقسیم می‌شود. انوار قاهر و انوار اسپهبدیه، انوار قاهر بر دیگر نورها غلبه دارد و شامل سلسله‌ای از انوار است: انوار طولی نورهایی که در یک سلسله عمودی قرار دارند، به گونه‌ای که هر نور پایین‌تر وابسته به نور بالاتر است. انوار عرضی نورهایی که در یک سطح افقی و در کنار هم هستند، بدون اینکه وابستگی رتبه‌ای داشته باشند. انوار اسپهبدیه نورهایی هستند که در مرتبه‌ای بالاتر از انوار قاهر قرار دارند و به عنوان فرمانروای اصلی نورها محسوب می‌شوند (سهروردی، ۱۵۶۲: ۱۹۸).

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد در حکمت اشراق نور نماد زیبایی است. نور در این رساله سهروردی صرفاً یک پدیده فیزیکی نیست، بلکه نمادی ژرف و چندلایه است که برای تبیین مفاهیم فلسفی و عرفانی به کاررفته است. این نماد در سرتاسر رساله به اشکال مختلف ظاهر می‌شود و ابعاد گوناگونی از حقیقت را آشکار می‌سازد.

نور در فلسفه سهروردی، اصل و منشأ همه وجود است. تمام موجودات از این نور

سرچشمه می‌گیرند و مراتب مختلف وجود، در واقع مراتب مختلف ظهور و تجلی نور هستند. در مونس العشاق، این مفهوم به زیبایی با داستان عشق یوسف و زلیخا گره خورده است. زیبایی یوسف به عنوان تجلی نور مطلق توصیف می‌شود و زلیخا در عشق به این زیبایی، در واقع به سوی نور در حرکت است که نور در این داستان همچنین نماد وحدت همه موجودات است. همه موجودات از یک نور واحد سرچشمه می‌گیرند و در نهایت به آن بازمی‌گردند. عشق به معشوق، در واقع جستجوی این وحدت است. می‌توان گفت آسمان نمادی از عالم ملکوت و جایگاه نور است. زمین نمادی از عالم طبیعت و جایگاه ظلمت است و شب و روز نمایانگر حرکت از ظلمت به سوی نور هستند.

✿ هنر و هنرمند از دیدگاه سهروردی

در مورد هنر نظرات گوناگون وجود دارد. عده‌ای هنر را کاری انسانی می‌دانند و در واقع هنر را نوعی خلاقیت و ابداع می‌دانند و برخی معتقدند هنرمند دستی در آسمان و دستی در زمین دارد و کار هنرمند خلق کردن نیست بلکه هنر یعنی هنرمند حقیقت پنهان را مکاشفه و در عالم واقع به منصه ظهور برسانیم. به بیانی دیگر هر کس اثری ارائه کند و با آن اثر حقیقتی را به منصه ظهور برساند هنرمند است. در واقع هنرمند همواره در مقام کشف است. هنرمند با کار هنری خود حجاب از رخ حقیقت برمی‌دارد. این دیدگاه به نگرش سهروردی نزدیک‌تر است. ادراک حقیقت همان ادراک شهودی و ورای عقل است. در نتیجه می‌توان گفت هنر نیز جز تجلی حقیقت در جان هنرمند و اثر هنری نخواهد بود. از دیدگاه سنتی هنر فضیلت عقلانی است نه واقعیت فیزیکی (کوماراسوامی، ۱۳۸۶: ۲۴). اثر هنری اصیل، بازتابی از حقایق ژرف است که تنها هنرمندی با درک شهودی می‌تواند آن را به تصویر بکشد؛ بنابراین، چنین اثری نه تنها بازتاب پراکنده‌ای از افکار و احساسات هنرمند نیست، بلکه تجلی‌ای از حقیقت محض است. برای درک این حقیقت، تنها کمال ماهیت موضوع کافی نیست، بلکه هنرمند نیز باید به همان اندازه در کمال باشد. کمال هنرمند در این راستا، ناشی از فضایل نفسانی و روحانی اوست. سهروردی بر این



باور است که روح انسانی نیز می‌تواند زیبا باشد و این زیبایی معنوی نتیجه تجلی نور الهی در روح انسان است. او معتقد است که انسان با پیوند بیشتر با نور الهی، روحی زیباتر و کمال یافته‌تر خواهد داشت. هنر در حکمت اشراق به عنوان واسطه‌ای برای تجلی زیبایی و نور الهی شناخته می‌شود. سهروردی هنرمند را فردی می‌داند که توانایی درک و انتقال نور الهی را دارد. او بر این باور است که هنرهای زیبا مانند نقاشی، خوشنویسی و معماری، وسیله‌ای برای انتقال زیبایی الهی به جهان مادی هستند و هرچه هنرمند بیشتر درک شهودی از نور الهی داشته باشد، آثارش زیباتر خواهد بود. به بیان دیگر در فلسفه سهروردی، هنر به عنوان وسیله‌ای برای ارتباط با حقیقت و نور الهی محسوب می‌شود و هنرمند به عنوان واسطه‌ای میان عالم مادی و عالم معنوی ایفای نقش می‌کند. سهروردی تأکید دارد که هنر تنها یک تجلی بیرونی نیست، بلکه پیوندی عمیق با معنویت و حقیقت دارد. هنرمند نه تنها باید فن و تکنیک هنری را به کمال برساند، بلکه باید روح خود را نیز پالایش کند تا بتواند واسطه‌ای حقیقی برای انتقال نور الهی باشد. به این ترتیب، هر اثر هنری نه تنها به زیبایی ظاهری مزین است، بلکه از عمق معنوی و روحانی نیز برخوردار می‌شود که آن را منحصر به فرد و بی‌زمان می‌کند.

از دیدگاه سهروردی، هنر می‌تواند به عنوان یک وسیله تربیتی نیز عمل کند، به گونه‌ای که مخاطب را به سوی تعمق و تفکر در مورد حقیقت الهی و نورانیت سوق دهد. این هنر می‌تواند انسان‌ها را به تأمل در مورد زیبایی‌های معنوی و ارزش‌های بالاتر وادارد و نقش مهمی در تکامل روحی و معنوی آنان ایفا کند.

بنابراین، در فلسفه سهروردی، هنر یک ابزار قدرتمند برای تجلی و انتقال نور الهی به جهان مادی است که می‌تواند تأثیر عمیقی بر روح و جان انسان‌ها داشته باشد و آن‌ها را به سوی کمال و معنویت هدایت کند. این نگرش به هنر به عنوان یک واسطه معنوی، هنر اشراقی را به یکی از ارزشمندترین و مهم‌ترین جنبه‌های حکمت اشراق تبدیل کرده است. هنر سنتی هم با شناخت سروکار دارد و هم با امر قدسی و از آن دو منفک نیست تا جایی که گفته‌اند «سنت نه تنها از طریق کلمات بشری بلکه از طریق صور هنری نیز با آدمی

سخن می‌گوید» (نصر، ۱۳۷۵: ۴۹۳). یکی از طرق شهود و مکاشفه امر غیبی (قدسی) الهام است. همان‌گونه که سهروردی طرح عظیم حکمت نوری خود را ملهم از نافث قدسی می‌داند در جمیع سنن، فرشتگان هنر به هنرمند الهام می‌بخشند و در حقیقت اثر واقعی هنری بر اساس این رابطه خلق می‌شود. (بینای مطلق، ۱۳۸۵: ۱۰۵) هنرمند واقعی بدون الهام کارش سامان نمی‌یابد چنان‌که در نزد افلاطون «اعتبار شعر نه فقط به هنر بلکه به الهام است» (پنج رساله، ۱۴۰۱: ۹۷). به نظر وی هر شاعری فرشته‌ای دارد که از او درآویخته است و در تملک او و مسحور اوست. بعضی الهام خود را از اورفئوس می‌گیرند و برخی از موزئوس می‌گیرند (همان، ۱۰۰). از سویی دیگر، هنر قدسی، مرتبط با اعمال و آیین‌هایی است که مستقیماً از وحی صادر می‌شود؛ لذا گفته‌اند نخستین شمایل مسیح را قدیس لوقا با الهام از فرشته الهی ترسیم کرد. نغمه سنتی «وداها» توأم با «وداها» وحی شد و قرائت (صوت خوانی) قرآن با خود پیامبر اسلام ﷺ آغاز شد.

هنر و حکمت، هر دو از طریق شهود دریافت می‌شوند و به زبان رمز بیان می‌گردند. حکیم و هنرمند اشراقی هر دو اصل حقیقت و زیبایی را در آن عالم مشاهده می‌نمایند و در این عالم به زبان رمز بیان می‌کنند. اما این عقل شهودی، سرچشمه الهی دارد و همچون عقل استدلالی همگانی نیست و از طریق فکر حاصل نمی‌شود بلکه به صاحب ریاضات و مجاهدات اعطا می‌گردد. از این طریق است که هنرمند می‌تواند آن بصیرت فرشته‌خویانه را که منبع تمامی هنرهای قدسی است به دست آورد؛ لذا گفته‌اند: «در سراغاز سنت، نخستین آثار هنری قدسی، اعم از هنرهای سنتی و تجسمی، به دست خود فرشتگان یا دوه‌ها خلق شده‌اند (نصر، ۱۳۸۵: ۵۰۹). سهروردی هم علم را و هم نهر را از فیض انوار مجرد می‌داند. در رازآموزی فرشته/عقل، سهروردی از سویی در سیر نزولی، همه موجودات عالم را از آواز پر جبرئیل می‌داند: «و هرچه در این چهار ربع عالم سفلی رود همه از پر جبرئیل حاصل می‌شود (سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۳، ۲۱۷) و از سویی دیگر (در سیر صعودی) نیز همه نغمات و نقوش زیبا و هم همه علوم و معارف از صفیر سیمرغ است. «همه علوم از صفیر سیمرغ است و از او استخراج کرده‌اند؛ سازهای عجیب مثل ارغنون



و غیر آن از صدا و رنات او بیرون آورده‌اند و هر نقشی در جهان ناشی از پرتو او است» (همان، ۳۱۵). سیمرغ که از سویی عقل اوست و صادر نخستین و از سوی دیگر همان فرشته وحی (جبرئیل) است، هم منشأ علم و معرفت است و هم منشأ هنر.

در واقع سهروردی خود با خلق داستان مونس العشاق به عنوان یک اثر هنری داستانی پدید آورده است که قهرمانان اصلی آن را سه مفهوم انتزاعی حسن، عشق و حزن تشکیل می‌دهند. سه مفهومی که سهروردی با شخصیت انسانی بخشیدن به آنان اعمال و رفتاری همانند انسان‌ها انجام می‌دهند. سه مفهومی که هویتی آسمانی دارند در مقابل یوسف و زلیخا و همچنین یعقوب که مظهر زمینی آنها هستند (پورنامداریان، ۱۳۹۱: ۱۷۰). سهروردی خود به عنوان یک اثر هنری که مخلوق خالق خویش است نقش و تأثیر بسیاری در رشد و تعالی مخاطبینش داشته است.

سهروردی با تعیین سلسله مراتب و تجلی جهانی که بر اساس افاضات و تبلور نور بنا شده، به فلسفه خود جنبه‌ای زیبایی‌شناختی بخشیده است. او با تبیین جهان بر پایه ظهور و تلالؤ نور، به فلسفه‌اش صورتی زیباشناسانه و شگفت‌انگیز داده است. از این رو، می‌توان گفت جنبه زیبایی‌شناسی و هنری فلسفه سهروردی در نوآوری‌های او در تبیین جایگاه خیال در جهان‌شناسی سلسله‌مراتبی فلسفه اشراق و همچنین در خلاقیت او در صورت‌بندی نقش شناخت‌شناسانه آن در میان قوای باطنی آشکار می‌شود. این نوآوری‌ها و تبیینات خلاقانه، فلسفه سهروردی را به یکی از برجسته‌ترین سیستم‌های فلسفی تبدیل کرده‌اند که توانسته‌اند پیوندی عمیق میان زیبایی‌شناسی و حکمت اشراق برقرار کنند. او با استفاده از قوه خیال، نه تنها به درک عمیق‌تری از جهان دست یافت، بلکه توانست نقش آن را در شناخت و ادراک انسان بازتعریف کند.

❁ نتیجه‌گیری

سهروردی از زیبایی به عنوان راهی برای انتقال پیام‌های اخلاقی و فلسفی استفاده می‌کند. او معتقد است هنرمند باید با ترکیه و پالایش درونی خود را به منبع نور نزدیک‌تر

کند تا هنرش هنری والا باشد. سهروردی معتقد است که زیبایی از طریق اتصال به نور الهی به دست می‌آید. در هنر معاصر، هنرمندان می‌توانند به جای تأکید صرف بر جنبه‌های مادی، به جنبه‌های معنوی و روحانی آثار خود توجه کنند. خلق آثاری که حس آرامش، تأمل و اتصال به جهان بالاتر را منتقل می‌کنند، می‌تواند بیانگر این دیدگاه باشد. هنرمندان معاصر نیز می‌توانند آثار خود را به گونه‌ای خلق کنند که علاوه بر زیبایی ظاهری، حامل پیام‌های عمیق اخلاقی و فلسفی باشند. این کار می‌تواند از طریق نقاشی، فیلم، موسیقی و دیگر اشکال هنری انجام شود. یکی از ویژگی‌های زیبایی در فلسفه سهروردی، هماهنگی و نظم است. در هنر معاصر، این مفهوم می‌تواند با طراحی‌هایی که بر هماهنگی و تناسب اجزا تأکید دارند، منعکس شود. یا می‌توان در طراحی ساختمان‌هایی که با نور طبیعی به خوبی همگام شده‌اند و از عناصر سنتی ایرانی الهام گرفته‌اند مانند شیشه‌ها مشبک رنگی استفاده کرد. در نقاشی و هنرهای تجسمی هنرمندان معاصر می‌توانند با استفاده از تمثیل‌ها و نمادهای نورانی، همان‌طور که سهروردی در آثارش انجام داده است، معنای عمیق‌تری به آثار خود ببخشند. به عنوان مثال، یک نقاش معاصر می‌تواند از نور به عنوان عنصری محوری در نقاشی خود استفاده کند تا زیبایی و کمال الهی را تجسم بخشد. مجسمه‌سازان نیز می‌توانند با استفاده از اشکال هندسی و نوری، مفاهیمی مانند ظهور و تجلی نور را به نمایش بگذارند. در عکاسی و سینما هم هنرمندان می‌توانند با استفاده از تکنیک‌های نورپردازی، معنا و حس جدیدی به آثار خود بیفزایند. به عنوان مثال، یک عکاس می‌تواند با استفاده از تضادهای نوری، زیبایی و تاریکی را به صورت هم‌زمان در یک تصویر به نمایش بگذارد، همان‌طور که سهروردی از مفاهیم نور و تاریکی برای تبیین فلسفه خود استفاده کرده است. در سینما، کارگردانان می‌توانند از نور و سایه به عنوان ابزارهای بصری برای ایجاد احساسات و انتقال پیام‌های معنوی بهره ببرند. نویسندگان و شاعران می‌توانند با الهام از زبان شاعرانه و استعاره‌های سهروردی، آثاری خلق کنند که به زیبایی و معنویت پردازند. استفاده از تصاویر نورانی و توصیف‌های ژرف از زیبایی می‌تواند به ایجاد آثاری کمک کند که هم از لحاظ هنری و هم از لحاظ معنوی غنی



زیبایی و نقش آن در آفرینش اثر هنری از منظر سهروردی با نگاهی به داستان مونس العشاق

باشند. همچنین می‌توانند داستان‌هایی خلق کنند که در آنها شخصیت‌های اصلی به دنبال حقیقت و نور الهی هستند، همانند داستان‌های فلسفی و عرفانی سهروردی. اندیشه‌های سهروردی می‌توانند با تلفیق عناصر سنتی و مدرن در هنر معاصر منعکس شوند. هنرمندان می‌توانند از عناصر سنتی هنر اسلامی و ایرانی استفاده کرده و آن‌ها را با تکنیک‌های مدرن ترکیب کنند تا آثاری نوآورانه و اصیل خلق کنند. این مثال‌ها نشان می‌دهند که اندیشه‌های سهروردی درباره زیبایی چگونه می‌توانند به عنوان منبع الهام برای هنرمندان معاصر مورد استفاده قرار گیرند. با بهره‌گیری از مفاهیم نور، عشق و زیبایی، هنرمندان می‌توانند آثاری خلق کنند که نه تنها زیبا بلکه دارای معنای عمیق و الهام‌بخش باشند.

منابع ❁

۱. امین رضوی، مهدی؛ (۱۳۸۸) سهروردی و مکتب اشراق، مترجم: مجدالدین کیوانی. چاپ پنجم. تهران: نشر مرکز.
۲. کوماراسوامی، آناندا؛ (۱۳۸۶) فلسفه هنر مسیحی و شرقی، ترجمه امیرحسین ذکری، تهران: مؤسسه تألیف ترجمه و نشر آثار هنری متن.
۳. امام، سید محمدکاظم؛ (۱۳۵۳) فلسفه در ایران باستان، بنیاد نیک. کاری نوریانی
۴. بینای مطلق، محمود؛ (۱۳۸۵) نظم و راز، تهران: انتشارات هرمس و آگاهان ایده.
۵. مجموعه مصنفات؛ (۱۳۸۰) ج ۴، با تصحیح و مقدمه نجف قلی حبیبی، ج ۳ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. پورنامداریان، تقی؛ (۱۳۹۰) شرح و تأویل داستان‌های رمزی سهروردی، تهران: سخن.
۷. نصر، سید حسین؛ (۱۳۷۵) هنر و معنویت اسلامی؛ ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: مؤسسه انتشارات سوره.
۸. نصر، سید حسین؛ (۱۳۸۵) هنر و معنویت؛ ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: دفتر نشر و پژوهش و نشر سهروردی.
۹. افلاطون؛ (۱۴۰۱) پنج رساله؛ ترجمه محمود صناعی، تهران: هرمس.
۱۰. رضازاده، نیلوفر، حکمت، نصرالله، ضیاء شهابی، پرویز، شاهرودی، فاطمه. (۱۳۹۷) تبیین نسبت وجودی هنر و زیبایی انسان با اسماءالله در هستی‌شناسی عرفانی ابن عربی، پژوهش‌های هستی‌شناختی.
۱۱. تولستوی، لئون، (۱۳۷۳)، هنر چیست؟، کاوه دهقان، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.